

## بازخوانی و نقد تاریخی نظریه مینورسکی درباره گوران و پیوند آن با گیلان و

### کناره‌های دریای خزر<sup>۱</sup>

اسماعیل شمس<sup>۲</sup>

استادیار گروه تاریخ، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

#### چکیده

در صد سال اخیر برخی شرق‌شناسان نظریه‌های گوناگونی درباره گوران مطرح کرده‌اند که با روایت منابع تاریخی عربی و فارسی همخوانی ندارند. یکی از برجسته‌ترین شرق‌شناسان این دوره ولادیمیر مینورسکی است که نظریه او بازتاب زیادی در محافل آکادمیک و عمومی داشته است. نظریه مینورسکی بر سه مبنای نفی هویت کردی گوران؛ مهاجرت گوران‌ها از گیلان و دیلمان به کردستان؛ و وجود زبان مستقل گورانی بنیان نهاده شده است. هدف این مقاله که با روش تاریخی نوشته شده، بازخوانی و نقد مبانی این نظریه از منظر تاریخی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مینورسکی با نگاهی تقلیل‌گرا و گزینش سلیقه‌ای منابع به تفسیر مطلوب و دلخواه خود از آن‌ها پرداخته و همین کار سبب بروز تناقض‌های زیادی در نظریه او شده است؛ بر همین اساس مشخص شد که برخلاف نظریه او منابع تاریخی ضمن تأکید بر کردبودن گوران‌ها شواهد دقیقی مبنی بر مهاجرت آنان از سواحل دریای خزر ارائه نداده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** شرق‌شناسی، مینورسکی، گوران، گیلان، کرد.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۵

۲. رایانامه: [esmailshams@atu.ac.ir](mailto:esmailshams@atu.ac.ir)

### مقدمه

گوران در تعبیر شرق‌شناسانه آن به بخشی از مردم کندوله در شمال غربی کرمانشاه، باجلان در اطراف سرپل زهاب، قصر شیرین و دشت گرمیان، شبک، صارلی و باجوران در موصل، زازا در برخی استان‌های جنوب شرقی ترکیه و هورامان در نوار مرزی ایران و عراق در استان‌های کرمانشاه و کردستان گفته می‌شود که گویش آنان با دیگر مردمان کرد اطرافشان تا حدودی متفاوت است (Mackenzie, 2002, vol.11). درباره تبار و خاستگاه گوران و پیوند آن با کرد سه دیدگاه از سوی شرق‌شناسان مطرح شده است: دیدگاه نخست مدافع کرد نبودن گوران‌ها و پیوند آن‌ها با اقوام سواحل دریای خزر و دیلمیان است که نخستین بار به شکل گسترده توسط مینورسکی ارائه شد. به باور او گوران‌ها کرد نیستند و بخشی از مهاجران یا مهاجمانی هستند که از شمال ایران به کردستان رفته و در دوران متأخر در جامعه کردی ادغام شده‌اند (Minorsky, 1943: 75-76). مینورسکی بنیان ادبیات مکتوب گورانی را به اهل حق نسبت می‌دهد و اضافه می‌کند که گورانی بعدها عمومیت یافته و افزون بر زبان دینی، غنائی و حماسی اهل حق به زبان ادبی کردهای مسلمان هم تبدیل شده است. او فهرستی از آثار ادبیات شفاهی گوران در هر سه حوزه را ارائه می‌دهد و تأکید می‌کند که این ادبیات هرچند توسط شاعران کرد کتابت شده است؛ اما کردی نیست و باید آن را ادبیات گورانی نامید (Ibid, 89-95). دیدگاه مینورسکی را بیش از هر کس دیگری مکزی و گارنیک آساطریان پیگیری کرده‌اند (Asatrian, 2009: 61). از نظر مکزی جغرافیای گویشوران گورانی در میان کردزبانان محاصره شده و عملاً به مثابه جزیره‌ای در دریای زبان کردی است (Mackenzie, 2002: Avouraman, vol.3). نام زبان گورانی هم برگرفته از گویش مردم روستای گوران کنونی در استان کرمانشاه است، اما مهد اولیه گویشوران آن، کناره دریای خزر بوده است و آنان در زمانی نامشخص به مناطق کنونی خود مهاجرت کرده و بعدها تحت تأثیر زبان کردی قرار گرفته‌اند (Mackenzie, 2002: vol.11).

در دیدگاه دوم گوران‌ها نه مهاجر، بلکه بومیان کردستان و به روایتی بازماندگان مادی‌ها

هستند که با مهاجرت یا تهاجم کردن به سرزمین آن‌ها تحت تأثیر زبان و فرهنگ کردی قرار گرفته و به جامعه‌ای حاشیه‌ای و متمایز در کردستان تبدیل شده‌اند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۳۶؛ نیکیتین، ۱۳۷۸: ۱۰۳؛ مک داول، ۱۳۸۰: ۵۳، ۶۳). برویین سن بر این باور است که در گذشته مردم بیشتر نواحی کرکوک، سلیمانیه، شهرزور، سنندج و کرمانشاه گورانی بوده‌اند؛ اما بعدها زبان اصلی خود را از دست داده و زبانشان به کلهری یا سورانی تبدیل شده‌است (برویین سن، ۱۳۸۳: ۱۵۴، ۱۶۰). ادموندز نیز یکجانشینان و روستایی‌های بدون وابستگی قبیله‌ای را در اطراف سلیمانیه گوران می‌نامد و این احتمال را می‌دهد که این منطقه در اصل خاستگاه گوران‌ها بوده و بعدها کردها آن‌جا را تسخیر و زبان و فرهنگ خود را بر آن‌ها تحمیل کرده‌اند (ادموندز، ۱۳۶۷: ۱۸، ۵۴، ۲۱۹). رایینو ایل کوچروی گوران را از یکجانشینان گوران متمایز می‌داند و بر این باور است که ایل گوران از افراد ایلات کلهر و زنگنه تشکیل شده‌است که یکجانشینان را حذف کردند و زبان خود را تحمیل کردند؛ اما برخی یکجانشینان زبان کهن خود را همچنان حفظ کرده‌اند (رایینو، ۱۳۸۳: ۱۰۲).

باوجود این دو دیدگاه، دیدگاه سومی وجود دارد که ضمن نقد توأمان دو نظریه پیشین، گوران‌ها را بخشی از مردم کرد و زبان و فرهنگ کردی می‌داند که بر پایه شواهد تاریخی برای سده‌های متوالی در سرزمین کنونی خود ساکن بوده‌اند (فواد حه‌مه خورشید، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۴۰؛ ایگلتن، ۲۰۰۷: ۲۶، ۵۲؛ Leezenberg, 1993: 1-16). برخی پژوهشگران هم بر این باورند که گوران شکل تحریف شده‌ی واژه کرد است (نیکیتین، ۱۳۷۸: ۲۶۴)، زیرا در واج‌های کردی تبدیل کاف و گاف به یکدیگر و نیز تبدیل «رد» در آخر کلمه به «ر» [گور=کور] امری عادی است.

باوجود کارهای بزرگ و مهم مینورسکی در حوزه کردشناسی برخی اشکالات در کار او هم وجود دارد که سبب به انحراف بردن مطالعات بعدی در این زمینه شده‌است. از میان آن‌ها می‌توان به تعریف مینورسکی از گوران و پیوند آن با کرد اشاره کرد که پس از او در آثار کسانی دیگر مانند مکنزی و شاگردانش ادامه یافته‌است. در این پژوهش هم با رویکردی تاریخی تنها

این بخش از کارهای مینورسکی نقد و بررسی می‌شود. پیش از مینورسکی کسان دیگری درباره گوران و زبان گوران‌ها که از آن به هورامی و زازا نیز تعبیر می‌شد کار کرده‌اند که البته بیشتر صبغه زبان‌شناسانه دارد (Edwards, 1851: 120-123; Layard, 1853: 374, (Soane, 1913: 60-81 Rieu, 1881: 728-733, این زمینه، نک. MacCarus, 1958: 3-5؛ آکوف و حصارف، ۱۳۷۶: ۳۵-۴۱). ولی باید گفت که هیچ‌کس به اندازه مینورسکی گوران را در سطح جهانی مطرح نکرد. در ایران صرف‌نظر از برخی مطالب پراکنده در دنیای مجازی، مدرس سعیدی در کانال تلگرامی تاریخ هورامان سلسله مباحثی را به ویژه در نقد دیدگاه شرق‌شناسی\_ درباره مفهوم گوران منتشر کرده‌است. این مباحث که خلاصه‌ای از آن‌ها در مطلبی تحت عنوان «روشنفکری‌گرد و لزوم رهایی از میراث شرق‌شناسی درباره گوران» در ماهنامه تفکر انتقادی به چاپ رسیده (سعیدی، ۱۴۰۱)، بیشتر حول نقد مفروض شرق‌شناسان در طرح گوران به عنوان مفهومی قوم‌شناختی و زبان‌شناختی و شمول آن بر مردم هورامان و هورامی‌های دیگر نواحی کردستان است. در پژوهش حاضر بدون پرداختن به حوزه مصداقی مفهوم گوران، بر نقد آرای مینورسکی در باب‌گرد نبودن گوران‌ها و فرضیه مهاجرت آن‌ها از سواحل دریای خزر تمرکز شده‌است. تنها مقاله‌ای که از نظر تاریخی برخی دیدگاه‌های مینورسکی را در این زمینه نقد کرده، «نگاهی به مقاله گوران نوشته مینورسکی» شاهو عبدی (۱۴۰۱) است که در ماهنامه سیاسی، اجتماعی تفکر انتقادی چاپ شده‌است. از این‌رو همچنان‌خلاء مقاله‌ای پژوهشی در نقد دیدگاه‌های مینورسکی مشهود بود. به همین دلیل مقاله نگارنده نخستین کار پژوهشی به زبان فارسی در این زمینه محسوب می‌شود و فاقد پیشینه پژوهشی در کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها، رساله‌ها و مقالات علمی و پژوهشی است.

زندگی و کارنامه مینورسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶م/۱۲۵۵-۱۳۴۵ش)

ولادیمیر فنودروویچ مینورسکی در ۵ فوریه ۱۸۷۷ در منطقه کوچرا در ساحل رود ولگا به دنیا

آمد. او تحصیلات خود را در مسکو به اتمام رساند و در سال ۱۹۰۰م در رشته حقوق فارغ التحصیل شد. به دنبال آن در مؤسسه لازارف سه سال زبان‌های شرقی را فراگرفت و به عنوان بخشی از فعالیت در این حوزه در تابستان سال ۱۹۰۲ برای نخستین بار به ایران سفر کرد و مطالب و نوشته‌هایی را درباره اهل حق گردآوری نمود که بعدها به صورت کتاب چاپ کرد (تقی‌زاده، ۱۳۴۸: الف؛ رشتیانی، ۱۳۹۵: ۱۱۴، ۱۱۹-۱۲۰). مینورسکی در سال ۱۹۰۳م وارد وزارت خارجه روسیه شد و از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۹ جمعا به مدت ۱۶ سال در آن وزارتخانه خدمت کرد که ۱۲ سال آن در ایران بود (مینوی، ۱۳۴۸؛ رشتیانی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۴). او با نمایندگان عثمانی، ایران و انگلیس مرز ۲۰۰۰ کیلومتری میان ایران و عثمانی از فاو در جنوب تا کوه‌های آرات را پیمود و حدود دو کشور را مشخص کرد. نقش او در تعیین خطوط مرزی که بیش از هشتاد درصد دو سوی آن کردنشین است به اندازه‌ای بود که آن را تا مدت‌ها مرز مینورسکی می‌نامیدند (رشتیانی، ۱۳۹۹: ۱۴۱). این کار سبب آشنایی او با تاریخ و فرهنگ کرد شد و مواد خامی را برایش فراهم کرد که سبب شد در آینده به پیشواز مطالعات کردی تبدیل شود. همکار انگلیسی او می‌گوید من به مینورسکی غبطه می‌خورم که به طور خستگی‌ناپذیر به زبان کردی سخن می‌گوید و بیشتر از تعیین خطوط مرزی به خود کردها علاقه‌مند است (همو، ۱۳۹۵: ۱۱۹-۱۲۰). مینورسکی در این مدت به دیدار مردم و رجال کرد می‌رفت و در مهمانی‌هایشان شرکت می‌کرد (روزنامه مجلس، ش ۱۴۵، س ۴: ۳؛ مینورسکی، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۵).

با انقلاب روسیه و پایان حکومت تزاری در سال ۱۹۱۷ دوره اول زندگی مینورسکی و به قول کاوه بیات «مینورسکی دیپلمات» تمام و دوره دوم زندگی او آغاز می‌شود (بیات، ۱۳۹۴: ۲۴). مینورسکی پس از انقلاب کمونیستی روسیه به آن کشور برنگشت و راهی غرب شد. او به مدت ۱۰ سال از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ در پاریس بود و هم‌زمان با تدریس در مدرسه مطالعات زبان‌های شرقی پاریس مقالاتی را هم برای دایرةالمعارف اسلام نوشت. او در سال ۱۹۳۰ به لندن رفت و در مدرسه زبان‌های شرقی این شهر مشغول فعالیت شد (رشتیانی، ۱۳۹۴: ۸-۸).

۵۷؛ لانگ، ۱۳۸۸: ۱۶-۲۰). مینورسکی پس از بازنشستگی در سال ۱۹۴۴ در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ در دانشگاه ملک فواد در قاهره تدریس می‌کرد. او پس از ۸۹ سال زندگی سرانجام در ۲۵ مارس ۱۹۶۶/۵ فروردین ۱۳۴۵ درگذشت (مینوی، ۱۳۴۸). مینورسکی در طول عمر طولانی‌اش ده‌ها کتاب درباره تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و ادب ایران و به روایتی بیش از دویست کتاب و مقاله و رساله نوشته (دبیرسیاقی، ۱۳۴۶: ۶۹۱) و برخی کتاب‌ها را هم تصحیح کرده یا بر آن‌ها مقدمه و تعلیق نگاشته‌است (مینوی، ۱۳۴۸: ح-ک؛ فهرست تفصیلی گنجینه پژوهشی مینورسکی، ۱۳۹۴: سراسر اثر؛ رشتیانی، ۱۳۹۴: ۱۴۵ به بعد). تقی زاده مینورسکی را بزرگ‌ترین دانشمند ایران‌شناس در خارج ایران می‌داند (تقی‌زاده، ۱۳۴۸: صفحه ج). او مکاتبات گسترده‌ای با دانشمندان ایرانی داشت و از آثار و افکار و مشورت‌های آن‌ها در زمینه‌های مختلف علمی استفاده می‌کرد (دفتری برای ایران، ۱۳۹۸: سراسر اثر). مینورسکی تلفیقی کم‌سابقه از دو مکتب ایران‌شناسی در جهان یعنی مکتب ایران‌شناسی روسیه و مکتب ایران‌شناسی اروپای غربی است (رشتیانی، ۱۳۹۹: ۱۵۳). به همین سبب او میراث فکری روسیه پیشا مارکسیسم را در زمینه کردشناسی با سنت غربی کردشناسی درهم آمیخت و از این نظر کمتر کردشناس جامع‌الاطرفی مانند او وجود دارد. مینورسکی به سبب آشنایی با زبان فارسی و کار در ایران از منظر ایران‌شناسی به کردشناسی می‌نگریست. اگر ایران کانون مطالعات مینورسکی است کردشناسی هم میراث مهم این مطالعات است. منظومه کردشناسی او تنها شامل کتاب مهم کردها نوادگان مادها، اهل حق و مقالاتش درباره شهرها و ایلات کرد نیست، بلکه بخش زیادی از پژوهش‌های او درباره قفقاز هم عملاً کردشناسی است و مقاله‌اش درباره تبار صلاح‌الدین ایوبی هم به این حوزه مرتبط است (رشتیانی، ۱۳۹۹: ۱۴۳). با نگاهی به مقالات مندرج او در دائرةالمعارف اسلام درباره سلسله‌ها، شهرها، رجال و ایلات کرد (رشتیانی، ۱۳۹۴: ۲۸۸) روشن می‌شود که بیشترین آن‌ها مربوط به کرد و کردستان است. طارق محمد فهرست پژوهش‌های مینورسکی درباره کرد را با توضیحاتی مختصر درباره هر یک در کتابی مستقل گردآوری کرده‌است

(طارق، ۲۰۰۸: سراسر اثر). ذکر این نکته لازم است که حتی در زمان اقامت او در اروپا نیز برخی مسائل سیاسی در توجه او به کردشناسی مهم بود (سلطانی، ۲۰۰۶: ۱۱). برای نمونه در سال ۱۳۱۶ دولت پهلوی قراردادی با مینورسکی منعقد کرد که در ازای پرداخت ۲۰۰ لیره کتابی درباره تاریخ و نژاد و ملیت کردها بنویسد و در آن «ایرانیت کردها» و این که آنان از «عناصر ایرانی قدیم و جزء لاینفک این کشور» هستند را نشان دهد (ساکما ۳۶۲۵/۵۷۱؛ ۱۳۱۶/۳/۲۶). از نامه های مینورسکی چنین برمی آید که دیپلمات های ایرانی از دانش گسترده او در این حوزه استفاده می کردند (رشتیانی، ۱۳۹۴: ۱۵۲). نکته دیگر درباره مینورسکی این است که هرچند او را از خاورشناسان بزرگ سده ۲۰م و تحت تأثیر سنت شرق شناسی دانسته اند (رضوی، ۱۳۴۵: ۳۴۱-۳۴۲)، اما خود او در یک سخنرانی در دانشگاه تهران در هفتاد و هفتمین سال زندگی اش سنت شرق شناسی را زیر سؤال برد و از این که خودش روزگاری تحت تأثیر آن بوده و آثاری مانند اهل حق را در چارچوب آن نوشته است (Minorsky, 1938) اظهار پشیمانی نمود (مینورسکی، ۱۳۳۳: ۴۲-۴۷). او تأکید کرد که «خاورشناسان عمومی که از هر چیز اطلاع مختصری پیدا کرده اند و در هیچ چیز عمق و تسلط متخصصین واقعی را ندارند»، نمی توانند پژوهش دقیقی ارائه دهند (همان: ۴۴). به نظر می رسد مینورسکی در سال های آخر عمرش نه تنها از نگارش مقاله اهل حق که از دیدگاهش درباره جدایی گورانی و زازا از زبان کردی هم پشیمان شده و آن را هم در زمره همان مقالات خاورشناسانه غیر متخصصانه قرار داده بود. علی جوادی خاطره ای را از مراسم دانش آموختگی اش در دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۶۵ (یک سال پیش از وفات مینورسکی) نقل کرده است که بر صحت این ادعا مهر تأیید می گذارد. به نوشته او در آن مراسم که مینورسکی حضور داشت و در صندلی کناری او یک استاد کرد به نام خانم دکتر پری شمس آوری نشسته بود، مینورسکی از او پرسید که خودش و مادرش که کرد هستند «به کدام یک از لهجه های کردی حرف می زنند؟ کورمانجی، سورانی و زازا گورانی؟» و او پاسخ داد که به کورمانجی حرف می زنیم. «مینورسکی بلافاصله شروع کرد به همان زبان صحبت کردن» و

او «به حدی حیرت زده شده بود که برای چند لحظه نتوانست جواب دهد» (جوادی، ۱۳۹۹: ۶۳-۶۴).

### مبانی نظریه مینورسکی درباره گوران

نظریه مینورسکی درباره گوران را که در مقاله او درباره گوران آمده است، می توان در سه محور زیر خلاصه کرد:

۱. گوران ها کرد نیستند.
۲. گوران ها در اصل دیلمی هستند و در دوره ای نامعلوم از شمال ایران به نواحی کنونی سکونت خود مهاجرت کرده اند.
۳. زبان مردم گوران، کردی نیست، بلکه زبانی مستقل به نام زبان گورانی است که به زبان های مرکزی و شمالی ایران شباهت دارد.

### ۱. مسئله کرد نبودن گوران

مبنای بحث مینورسکی درباره تفکیک کرد و گوران به روایتی از ابن خردادبه برمی گردد که در جریان بحث از مالیات استان شادفیروز در نواحی خانیقین و سرپل زهاب امروزی از اکراد و جابارقه نام می برد (ابن خردادبه، ۱۹۹۲: ۱۴). مینورسکی جابارقه را اجداد گوران های امروزی و متفاوت از کرد می پندارد. او سپس جابارقه و جورقان ذکر شده در کتاب های مسعودی را یکی و هر دو را شکل عربی گوران می داند و به گاوباره پیوند می دهد (Minorsky, 1943: 80-81). مینورسکی دیدگاه شرف خان بدلیسی را درباره کرد بودن گوران زیر سؤال می برد و می نویسد از چهار گروه زیر مجموعه کرد در کتاب او تنها کرمانج ها و تا حدودی کلهرها کرد هستند (Ibid, 85).

نخستین بحث درباره این بخش از سخن مینورسکی این است که نسخه مورد استناد او که در آن اکراد و جابارقه جدا شده اند محصول اشتباه کاتب است و در دیگر نسخه های این



کتاب و دیگر منابع موجود اکراد الجابارقه آمده است (عبدی، ۱۴۰۱: ۷۵-۷۶)؛ بنابراین دیدگاه او که مبتنی بر این تک روایت است از اساس غیر معتبر می‌شود، اما با فرض صحت گزاره مورد استناد او باید گفت وقتی گوران از کرد تفکیک شود، باید نام آن به موازات کرد و نه در ذیل آن در منابع آمده باشد. برای نمونه در منابعی که از ترک و فارس و عرب و کرد نام برده‌اند (رسائل، ۱۴۱۲: ۲۳۶/۲؛ غزالی، د.تا: ۶۶/۷-۶۷) باید در یک‌جا هم عباراتی مانند ترک و عرب و گوران یا فارس و کرد و گوران آمده باشند، درحالی که می‌دانیم چنین نیست و در هیچ منبعی گوران به‌عنوان یک شناسه قومی در کنار سایر اقوام مشهور نیامده است. پرسش دیگر این است که خود کلمه کرد چیست و در تاریخ نخستین بار به چه کسانی کرد اطلاق شده است؟ مینورسکی بر پایه کدام مبنای تاریخی و مردم‌شناسانه سوران و کرمانج را کرد می‌پندارد و گوران را از شمول کردیت خارج می‌کند؟ آیا در تاریخ نخستین بار گوران‌ها کرد نامیده شده‌اند یا سوران و کرمانج؟ آیا از نظر زمانی واژگان کرمانج، سوران، کلهر در منابع تاریخی زودتر متولد و ظاهر شده‌اند یا گوران؟ لحظه ورود دال گوران به تاریخ و قرار گرفتن کرد به‌عنوان مدلول آن زودتر بوده است یا سوران و کرمانج و کلهر؟ در پاسخ این پرسش‌ها باید گفت که دیدگاه مینورسکی به‌شدت غیر تاریخی است، زیرا در وقایع سده‌های اول تا سوم هجری تنها واژه‌ای که در منابع تاریخی برای مردم غرب ایران، شمال عراق و شرق ترکیه کنونی به‌کاررفته، گُرد است و از قضا هیچ‌یک از واژگان گوران، سوران، کرمانج، کلهر، لرو لک نیامده‌اند. منابع تاریخی و جغرافیای آن دوره ساکنان تمام نواحی و شهرهای همدان تا کرکوک را که در روایت مینورسکی و پیروانش گوران نشین خوانده شده‌اند کرد نامیده‌اند (ابن اعثم، ۱۹۸۶: سراسر اثر، بلاذری، ۲۰۰۰: سراسر اثر، دینوری، ۱۹۶۰: سراسر اثر؛ طبری، تاریخ، ۱۹۸۷: سراسر اثر). افزون بر آن اگر لحظه تولد واژه و ورود آن به تاریخ در نظر گرفته شود، مدلول کرد چند قرن زودتر از کرمانج و سوران و کلهر برای دال گوران به‌کار رفته است و معلوم نیست مینورسکی بر پایه کدام استدلال تاریخی کرد را تنها به سوران و کرمانج و کلهر محدود کرده و گوران را که دست‌کم چند قرن پیش از آن‌ها جزو طوایف کرد بوده از شمول

کرد بودن انداخته است. چرا در تفکر مینورسکی و بیشتر شرق شناسان چنین خطای فاحشی رخ داده است؟ صرف نظر از عدم اطلاع آنان از برخی منابع عربی باید گفت که شرق شناسان معمولاً از راه تهران، روسیه یا استانبول وارد کردستان می شدند و از آنجا که گوران‌ها در مرکز کردستان بودند آنان اگر از مسیر عثمانی و روسیه می آمدند نخستین مصداق کرد را کرمانج می دیدند و اگر از مسیر تهران می آمدند مصداق کرد را کلهر و سوران می دیدند، بنابراین در ادامه راه وقتی با گوران‌ها روبه‌رو می شدند، تصور می کردند که به سبب تفاوت زبانی متفاوت از کرد هستند. روشن است که میان زبان مردم گوران و سوران تفاوت وجود دارد، همچنان که میان سوران و کرمانج هم تفاوت هست و همچنان که اگر یک سمنانی با گویش مادری خود سخن بگوید یک کاشانی متوجه نخواهد شد، ولی پرسش این است که آیا صرف تفاوت زبانی بدون توجه به فرهنگ عمومی، آداب و رسوم مشترک، تاریخ و خاطرات مشترک می تواند مبنای قومیت یا ملیت مستقل بخشی از مردم شود؟ ظاهراً پاسخ مینورسکی و پیروانش به این پرسش، دست کم درباره گوران مثبت است.

نکته دوم در نقد دیدگاه مینورسکی این است که از سده ۴ ق که برای نخستین بار نام گوران وارد منابع تاریخی شده است تا زمان مینورسکی در قرن ۱۴ ق در دوره‌ای بیش از ۱۰۰۰ سال هیچ مورخ و جغرافیدان و نویسنده‌ای به کرد نبودن گوران‌ها اشاره نکرده و همه گوران را بخشی از کرد دانسته‌اند. نخستین بار نام گوران به شکل عربی یعنی جورقان و جبارقه/جبارقیه [جمع جورق/جبرق] در مسالک و ممالک تألیف ابن خردادبه (د. ۳۰۰ ق/۹۱۲ م) و به صورت فارسی گورانان در مجمل التواریخ (نوشته شده در ۵۲۰ ق/۱۱۲۶ م) آمده است (مجمل التواریخ، ۱۳۱۸: ۴۰۰-۴۰۱؛ ابن خردادبه، همانجا). مسعودی (د. ۳۴۶ ق/۹۵۷ م) در مروج الذهب از جبارقیه و جورقان در جبال [ولایت کردستان بعدی] و نیز جورقان به عنوان قبیله‌ای کردتبار و مسیحی بین کوه آرات و موصل نام می برد (مسعودی، ۲۰۰۵: ۹۷/۲) و در دیگر کتابش، الثنبیه، نام جورقان را در کنار جاوان، شازنجان، لر و برزیکان می آورد و البته جبارقه را هم دوباره تکرار می کند (همو، ۱۸۹۳: ۸۹). برخی پژوهشگران با توجه به ذکر هم

زمان جورقان و جابارقه در آثار مسعودی آن‌ها را دو طایفه جدا و مستقل می‌دانند (صدیق توفیق، ۲۰۰۸: ۴۹) و جابارقه را بیشتر بر قبیله گورک کنونی منطبق می‌دانند که به نظر، درست نمی‌آید، زیرا جابارقه طبق قواعد عربی جمع مکسر جورق/جبرق [مانند برمک/برامکه] است. به نوشته ابن فقیه کردهای جابارقه در حلوان و اطراف همدان زندگی می‌کردند. آنان نمک موجود در دریاچه فراهان از توابع همدان را به شهرها می‌بردند و می‌فروختند (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۳۸۷، ۵۰۴). آنچه ابن فقیه و ابن خردادبه جابارقه حلوان و همدان نامیده‌اند، در منابع بعدی به صورت جورقان آمده و محل آن‌ها باز حلوان و همدان ذکر شده‌است (یاقوت، ۱۹۷۹: ۱۸۰/۲، ۱۸۴). یاقوت یکجا جوران (گوران) را روستایی در دروازه همدان می‌نامد (همو: ۱۸۰/۲) و جای دیگر از روستای جَوْرَقان در اطراف همدان نام می‌برد. او در ذیل همین جورقان می‌نویسد که جورقان گروهی از کردان هستند که در اطراف حلوان (سرپل ذهاب کنونی) زندگی می‌کنند. کمی پایین‌تر او از روستایی به نام جوزه و همین‌طور قبیله‌ای از اکراد با همین نام در هکاری در اطراف موصل نام می‌برد (همو: ۱۸۴/۲). از آن‌جا که در طول تاریخ قبیله‌ای به نام جورقان در اطراف حلوان نبوده‌است، به نظر می‌رسد، واژه درست مورد نظر یاقوت همان جورقان (گوران/ جوران) است. در جاهای دیگر این واژه به شکل‌های حارحان، جورجان، جبرکان، گوراکان و گورکان به کار رفته‌است (مینورسکی، ۱۳۷۹: ۲۷). حسینی از دانشمندی به نام حسین بن جعفر جوزقانی (جورقانی) کردی متوفای ۵۴۳ق نام برده‌است و او را از کردهای جورقان در حلوان می‌نامد (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ۶۰/۱۳). بنابر برخی روایات، پس از قتل بدر بن حسنویه در سال ۴۰۵ق بیشتر سپاهیان او که از کردهای جورقان (گوران) بودند نزد شمس‌الدوله، حاکم همدان رفتند. او به کمک آنان همه ولایات بدر را تصرف کرد (ابن‌اثیر، ۱۹۷۹: ۲۴۸/۹-۲۵۰). پاره‌ای مورخین، آل حسنویه را از گوران دانسته‌اند (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۳۸۲)؛ اما برخی دیگر آنان را برزیکانی/برزکانی نامیده‌اند (مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۴۰۰-۴۰۱). با توجه به برخی ابهامات موجود، هیچ‌باید نیست که برزیکان هم بخشی از گوران بوده باشد. این احتمال می‌رود که برجسته شدن قبیله

گوران در این زمان و تبدیل آن به قبیله حکومتگر برای حدود یک قرن سبب شد که به مشهورترین قبیله کرد در سده‌های ۴ و ۵ ق تبدیل شود. منابع تاریخی حکومت حسنویه را «حکومت اکراد» (ابوعلی، ۱۳۷۹: ۳۲۱/۶-۳۲۲) و بدر را امیر کردستان نامیده و محدوده قلمرو او را از شمال به قرمیسین (کرمانشاه)، از جنوب به خوزستان، از غرب به شهرزور و از شرق به همدان دانسته‌اند (بدلیسی، همان: ۳۹-۴۰؛ ابن اثیر، همان: ۲۴۹/۹؛ حمدالله مستوفی، ۱۳۳۹: ۴۲۱). با توجه به این که قلمرو نفوذ گوران‌ها تا به امروز در همین مناطق است، این نظریه، یعنی پیوند برزکان و گوران نمی‌تواند بیراه باشد.

پاره‌ای پژوهشگران کردهای قوهی (کوهی) و وزیر شمس الدوله، ابونصر بن بهرام ملقب به تاج الملک قوهی را (ابن اثیر، همان: ۳۲۰/۹، ۳۳۰) از گوران‌ها دانسته‌اند (صدیق توفیق، همان: ۵۳). با توجه به این که برزکان واژه‌ای کردی و به معنای کوه بلند است آیا اکراد قوهی ترجمه فارسی این واژه و نام دیگر طایفه برزکان نیست؟ هرچند سندی برای تأیید این فرضیه وجود ندارد، اما بر پایه پژوهش حاضر این حدس تا حدود زیادی مقرون به صحت است. با فوت شمس الدوله و پس از آن که علاءالدوله کاکویه در سال ۴۱۴ ق به همدان حمله کرد، تاج الملک در برابر او مقاومت کرد؛ اما کردهای قوهی به علاءالدوله پیوستند (ابن اثیر، همان: ۳۳۰/۹-۳۳۱). طبق روایت ابن اثیر حاکم کرمانشاه در سال ۴۳۰ ق از اکراد قوهی (گوران‌ها) بود (همو: ۴۶۴/۹-۴۶۵).

از دیگر شاخه‌های جورقان، طایفه بابونی است که ابوفرچ بابونی از رؤسای جورقان منسوب به آن بود (صدیق توفیق: همانجا). به نوشته ابن اثیر در سال ۴۱۷ ق علاءالدوله کاکویه، پسرعمویش ابوجعفر را حاکم شاپورخواست (خرم‌آباد کنونی) کرد و شمار زیادی از کردهای جورقان به سرکردگی ابوفرچ بابونی را همراه او فرستاد. چندی بعد میان ابوفرچ و ابوجعفر جنگ در گرفت و ابوجعفر، ابوفرچ و شماری از کردهای جورقان را کشت و اسیر کرد و اموالشان را به یغما برد (ابن اثیر، همان: ۳۵۱/۹-۳۵۸). در سال ۴۲۳ ق/۱۰۳۲ م ابن اثیر از شاپورخواست به‌عنوان یکی از مراکز اکراد جورقان نام می‌برد و می‌نویسد که ابوجعفر

علاءالدوله بن کاکویه برای دفاع از خود در برابر سلطان مسعود غزنوی به آن‌ها پناه برده است. همچنین گرشاسف فرزند علاءالدوله که در سال ۴۳۳ق و پس از مرگ پدرش جانشین او شده بود (ابن اثیر، ۴۹۵/۹) پس از حمله ابراهیم ینال به همدان در سال ۴۳۷ق/۱۰۴۶م به کردهای گوران پناه برد و با آنان به صیمره رفت. ابراهیم ینال آن‌ها را شکست داد و گرشاسف و جورقان‌ها به سرزمین شهاب الدوله ابوالفوارس منصور بن حسین [احتمالاً اطراف اهواز] رفتند (همو: ۴۲۴/۹-۴۲۵، ۴۹۵، ۵۲۸-۵۲۹، ۵۸۰). ملاحظه می‌شود که در همه این متون جابارقه/جورقان (گوران) از طوایف کرد خوانده شده‌اند و معلوم نیست مینورسکی چگونه اجتهاد علیه نص کرده و گوران را متفاوت از کرد پنداشته است.

با تصرف مناطق کردنشین توسط سلجوقیان نام جورقان (گوران) نیز به حاشیه رفت و این وضعیت تقریباً تا ظهور ایوبیان ادامه یافت. پس از آن، منابع عربی بازهم مانند سده‌های ۴ و ۵ قمری از گوران‌ها نام برده و آنان را نخستین طایفه کردان نامیده‌اند که در منطقه ریادشت و دره تنگ در کوه‌های میان همدان و شهرزور [اطراف حلوان] زندگی می‌کنند. گوران‌ها حدود ۵۰۰۰ نفر و قومی قدرتمند و متحد به ریاست امیر محمد بودند (قلقشندی، د.تا: ۳۷۳/۴؛ ابن فضل الله، ۲۰۰۵: ۲۵۹/۳-۲۶۰). نویسنده الانساب نیز مردم روستاهای کوه‌های حلوان را اکراد می‌نامد (سمعانی، ۱۹۶۲م، ۷۹/۱۱) که آنان همان کردهای جورقان بودند که ابن اثیر نیز از سکونت آن‌ها در نواحی حلوان خبر داده است (ابن اثیر، ۱۴۱۴ق: ۳۰۷/۱). او در ذیل وقایع سال ۶۲۸ق از قتل و کشتار کردهای جورقان توسط مغولان در راه آذربایجان- اربیل خبر می‌دهد (همو، ۱۹۷۹: ۵۰۱/۱۲). این گوران‌ها نیز همان‌هایی هستند که مسعودی پیش‌تر از آن‌ها نام برده بود و امروز هم ۷ طایفه از آن‌ها در نواحی برده رش و آکری در نزدیک اربیل ساکن هستند (صدیق توفیق، همان: ۵۲).

نکته مهم درباره پیوند کرد و گوران که مینورسکی نادیده گرفته این است که جغرافیای ولایت کردستان در نزهة القلوب حمدالله مستوفی همان است که پیش‌تر از سکونت گوران‌ها در آن سخن رفته است. در نظر او کردستان شامل «شانزده ولایت آلانی، الیستر، بهار،

خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزیبل، دینور، سلطان آباد چمچمال، شهر زور، کرمانشاهان، کرند و خوشان، کنگاور، ماهیدشت، هرسین و وسطام) بود (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۷-۱۲۹). در منابع دوران مغول تا صفویه و به ویژه در ظفرنامه‌هایی که درباره جهانگشایی‌های مغولان و تیمور نوشته شده‌اند هرگز از اصطلاحات گوران، کرمانج و سوران استفاده نشده و جهانگشایان در سراسر جغرافیای همدان تا شهرزور و کرکوک مردمانی را که با آن جنگیده‌اند تحت عنوان کرد نام برده‌اند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۸۵۶/۲-۸۵۸؛ حمدالله، ۱۳۳۹: ۶۰۷؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۲۹-۱۳۰؛ شرف‌الدین یزدی، ۱۳۸۷: ۵۸۴/۱-۵۸۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/۲، ۸۸۹-۸۹۰).

در دوره صفوی و با الحاق بیشتر بخش‌های کردستان به عثمانی مناطقی که حمدالله مستوفی از آن‌ها در ذیل کردستان نام برده بود در اختیار صفویان باقی ماند. شرف‌خان بدلیسی، تاریخ‌نگار این دوره، طوایف اکراد را به ۴ قسم کرمانج، لر، کلهر و گوران تقسیم کرده که زبان و آداب آن‌ها مغایر یکدیگر است (بدلیسی، ۲۳-۲۴). او گوران‌ها را اکراد ایران [در برابر اکراد عثمانی] نامیده و آن‌ها را به ۴ گروه سیاه منصور، چگنی، زنگنه و پازوکی تقسیم کرده‌است و در جای دیگری با حذف پازوکی اکراد ایران را سه طبقه می‌داند و می‌نویسد اجداد آن‌ها سه برادر بودند که در اصل از ولایت لرستان و به روایتی از گوران و اردلان آمده‌اند (همو: ۱۷، ۴۲۳-۴۲۴). هنگامی که شاه اسماعیل دوم شرف‌خان بدلیسی را امیرالامراء اکراد می‌کند «امور و مهمات» امراء و حکام کردستان و لرستان و گوران و سایر طوایف اکراد را به او می‌سپارد (همو: ۵۸۰-۵۸۱). بدلیسی چند جا از گوران به‌عنوان طایفه یاد می‌کند (همو: ۲۳-۲۴، ۸۲، ۱۱۸، ۳۸۲) و چند جا هم به‌صراحت گوران را سرزمینی در کنار کردستان ارلان و لرستان می‌پندارد (همو: ۴۲۳-۴۲۴، ۵۸۱). بدلیسی در جای دیگری امراء و حکام کلهر شامل امراء درتنگ، پلنگان و ماهی دشت را از عشیرت گوران می‌داند (همو: ۴۰۸-۴۱۲). نکته مهم‌تر آن است که در روایت بدلیسی نام سوران که امروزه اصلی‌ترین مصداق کرد پنداشته می‌شود نیامده و مهم‌ترین زیرمجموعه کرد، باز هم گوران است که مصداقش

کردهای قلمرو صفوی هستند. نکته مهم تر آن است که اتابکان لر کوچک حتی در دوره سقوط خود در زمان شاه عباس هم جزو طوایف اکراد محسوب شده‌اند. اسکندربیک منشی تاریخ‌نگار دوران شاه عباس نیز طوایف گوران سیاه منصور، چگنی و پازوکی و همچنین حاکمان لر کوچک را در ذیل اکراد آورده‌است (منشی، ۱۳۷۷: ۲۲۶/۱).

روایت بدلیسی مبنی بر تعلق گوران به یکی از ۴ گروه کردان توسط تاریخ‌نگاران کرد بنی اردلان در دوره قاجار تکرار شده‌است (خسرو اردلان، ۱۳۵۶: ۳). مستوره اردلان طوایف کرد را به ۴ گروه بنی اردلان، کرمانج، لر و گوران تقسیم می‌کند (مستوره اردلان، ۱۳۳۲: ۵). مستوره، منطقه پلنگان را پایتخت و مرکز طایفه گوران می‌داند که اردلان‌های مهاجر آن را از گوران گرفته‌اند (همو: ۷، ۲۷-۲۸). زین‌العابدین شیروانی نیز می‌نویسد: «گوران نام طایفه‌ای است از طوایف کردان چون آن مکان از آن طایفه آباد و معمور است لهذا بنام آن جماعت مشهور و معروفست و آن‌جا را گوران دشت گویند از بلاد کردستان و سمت مغرب کرمانشاهان ...» (شیروانی، ۱۳۱۵: ۴۸۱-۴۸۲). در دیگر منابع دوران قاجار هم گوران همچنان به‌عنوان یکی از قبایل کرد معرفی شده‌است (برای نمونه، نک. ایگلتون، ۲۰۰۷: ۵۴؛ سیاح، ۱۳۵۶: ۲۳۰). با توجه به این مطالب می‌توان گفت که همه منابع موجود در دوره‌ای بیش از هزار سال گوران را جزو کردان خوانده‌اند و آنچه مینورسکی و پیروانش مبنی بر کرد نبودن گوران‌ها نوشته‌اند کاملاً ذهنی و غیر تاریخی است.

## ۲. مسأله مهاجرت و خاستگاه دیلمی گوران

مینورسکی در چارچوب دیدگاه خود مبنی بر پیوند گوران و مردم سواحل خزر، جابارقه را معرب کابارکه - کاوارکه - گاوباره می‌داند و با توجه به وجود دو جای نام گهواره و گیلان در ناحیه گوران نشین کنونی آن را به گیلان و خاندان حاکم گاوباره وصل می‌کند که در روزگاری نامعلوم به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. او همچنین رودخانه گاورو و چشمه گیلان در کندوله گورانی نشین، دیلمستان در شهرزور و لاهیجان در آذربایجان غربی را نشانه خاستگاه

غیرکردی و گیلانی گوران‌ها و مهاجرت آن‌ها از سواحل دریای خزر به کردستان می‌پندارد. او نام گیل و گیلان در مسیر کرد-حلوان را هم که در نزهة القلوب آمده (حمدالله، ۱۳۳۹: ۱۶۵) و امروز گهواره مرکز گوران‌هاست، دلیل درستی دیدگاه خود می‌داند. خاستگاه گیلانی گوران‌ها چنان برای مینورسکی مهم است که حتی کشتن بدرین حسنویه با زوبین توسط گوران‌ها را نشانه گیلانی بودن آنان می‌خواند و بر این باور است که زوبین اسلحه مردم سواحل دریای خزر و دیلمان است (Minorsky, 1943: 81-88)؛ گویی که هیچ قوم دیگری از زوبین استفاده نمی‌کنند. مینورسکی دیلمستان در شهرزور را پایگاه نظامی و محل انبار غنایم مزدوران دیلمی دانسته است که برای جنگ در کنار شاهان ایران به جلگه‌های بین النهرین می‌رفتند (مینورسکی، ۱۳۴۵: ۱۵۱). مشکل اصلی بحث مینورسکی، این است که چگونه بر اساس چند جای نام مشابه که همه جا می‌توان مانند آن‌ها را یافت حکم به مهاجرت قومی و تفاوت نژادی طایفه گوران با کرد می‌دهد؟ اگر فرض مشابهت واژگانی به عنوان مبنایی برای مهاجرت در نظر گرفته شود با کدام برهان می‌توان اثبات کرد که این مهاجرت از گیلان به کردستان صورت گرفته است و چرا اساساً این مهاجرت معکوس و از کردستان به گیلان انجام نشده باشد؟ آیا با استناد به این که بدلیسی از سکونت گروهی از کردها به نام گیل در خراسان سخن می‌گوید (بدلیسی: ۴۲۴) می‌توان گفت که آنان از منطقه گیلان در کرمانشاه به آن‌جا مهاجرت کرده‌اند؟ دوم؛ او روشن نمی‌کند که این مهاجرت در کدام دوره تاریخی و از چه مسیری رخ داده است. به بیان دیگر نوشته او از محدوده یک حدس و ادعا هرگز فراتر نمی‌رود. گسترده‌ترین مهاجرت ساکنان سواحل دریای خزر به کردستان در دوره سلاریان و آل‌بویه رخ داد که هر دو در نیمه نخست سده ۴ق بود؛ این در حالی است که ابن خردادبه (وفات: ۳۰۰ق) مدت‌ها پیش از استقرار دیلمیان در این منطقه از وجود گوران‌ها در حلوان سخن گفته است.

سوم؛ پژوهش‌های جدید نشان می‌دهند که شباهت برخی زبان‌ها مانند زبان سیوندی به گورانی از هر نظر بیشتر از شباهت گورانی به گیلانی است (برای آگاهی از سیوندی نک.



صادقی، ۱۳۸۵: سراسر اثر). اگر فرض نزدیکی زبانی به عنوان نشانه مهاجرت مبنا قرار گیرد آیا باید گفت که گوران‌ها از سیوند مهاجرت کرده‌اند؟ شهرام نقشبندی از زبان‌شناسان سرشناس کرد در نقد دیدگاه مینورسکی و پیروانش می‌نویسد: «با چند مشاهده می‌توان صحت ادعای این زبان‌شناسان را مورد پرسش قرار داد. جست‌وجویی اجمالی در برخی گستره‌های زبانی دور و نزدیک می‌تواند ارتباطات برجسته‌ای را میان هورامی و شاید گورانی با زبان‌هایی دیگر نیز آشکار سازد، ارتباطاتی که از قرار معلوم زبان‌شناسان به آن‌ها توجهی نکرده‌اند». او معتقد است که یافته‌های مقاله‌اش می‌تواند ادعاهای پیشین در مورد رابطه هورامی با زبان‌های حاشیه خزر یا گونه‌های مرکزی ایران را با چالشی جدید مواجه سازد» (نقشبندی، ۱۳۹۹: ۸۲، ۹۸).

از همه مهم‌تر این‌که چرا با مشاهده نوعی مشابهت زبانی بالضروره باید نظریه مهاجرت را مطرح کرد؟ از قضا امروز پژوهشگران نشان داده‌اند که زبان‌های کرانه‌های جنوبی دریای خزر جزو زبان پارتی و شاید مادی کهن هستند و قلمرو این زبان‌ها جزو مادستان بوده‌است (فاطمی، ۱۳۷۸: ۱۵۶؛ پرچمی، ۱۳۷۱: ۶۱). به این ترتیب می‌توان گفت که مشابهت زبان مردم گوران و گیلان به سبب قرار گرفتن مردم هر دو قلمرو در تحت نفوذ حکومت‌های یکسان در مدت زمانی طولانی و روابط فرهنگی بوده‌است.

البته روابط نزدیک گوران‌ها با دیلمیان در سده ۵ق که پیش‌تر به آن اشاره شد، شاید یکی دیگر از دلایل شباهت‌های میان این دو زبان باشد. هیچ قبیله کردی مانند گوران در سال‌های حکومت دیلمه در غرب ایران و کردستان به آن‌ها نزدیک نبوده‌است.

### ۳. مسأله زبان مستقل گورانی

با نگاهی به منابع تاریخی روشن می‌شود که مستقل نامیدن زبان گورانی و قراردادن آن در برابر زبان کردی، برساخته‌ای جدید است و در هیچ متن تاریخی وجود ندارد. مسعودی (د. ۳۴۶ق)، نخستین مورخی است که از زبان کردی نام می‌برد و می‌گوید: «طوائف مختلف

کرد از جمله جورقان، هر یک به زبان خاص خود؛ یعنی زبان کردی سخن می‌گویند» (مسعودی، ۲۰۰۵: ۹۶/۲). در آثار زبانی و لغوی نویسندگان کرد نیز گورانی به عنوان زبانی کردی وصف شده است. علی اکبر وقایع نگار کردستانی در بدایع اللغه از تعبیر کرد گوران استفاده می‌کند و می‌نویسد: «بدان که به اعتقاد این حقیر و جمعی از مورخین، اول زبانی که» پدر کرد و اکراد «مخترع کرده‌اند و تکلم بدان نموده‌اند، کردی گورانی است» (وقایع نگار، ۱۳۸۸: ۱۹-۲۰). در منابع تاریخی و کتاب‌های رجال هم هرگاه اسم شخصی با شناسه گورانی آمده پسوند کردی به آن اضافه شده است؛ برای نمونه می‌توان به احمد بن محمد الکردی الگورانی مشهور به ابن عجمی (سده ۹ق) (سخاوی، ۱۴۱۲: ۲۱۳/۲)، شیخ ابراهیم بن حسن بن شهاب‌الدین کردی گورانی (۱۰۲۵-۱۱۰۳ق)، شیخ محمد ابوطیب بن شیخ ابوحسن کردی گورانی (د. ۱۱۶۷ق)، شیخ احمد بن محمد سعید کردی گورانی (د. ۱۱۱۶ق) و شیخ عمر عبدالرحمن کردی گورانی اشاره کرد (رفاعی، ۱۴۲۷ق، ۳۳۸؛ حمدان، ۱۴۱۲ق، ۳۸؛ تراجم اعیان، ۱۴۲۹ق، ۱۰۴-۱۰۸). معلوم نیست که با وجود این مستندات تاریخی و تصریح مورخان به کردی بودن گورانی مینورسکی با کدام معیار علمی و زبان‌شناختی و تاریخی گرایش کرمانجی و سورانی را که هر دو زیرشاخه کردی محسوب می‌شوند به خود کردی تعمیم داده و به جای کردی نشانده و گورانی را غیر کردی خوانده است؟

تناقض دیگر نظریه مینورسکی این است که زبان عشیره گوران، چیزی که مینورسکی گورانی می‌نامد، نیست، بلکه ترکیبی از سورانی و کلهری است. امروزه جز سادات گوران (پیشوایان مذهبی یارسان) و ساکنان چند روستا در کرد (سنجایی، ۱۳۸۰: ۱۸)، مردم ناحیه و ایل گوران در کرمانشاه به سورانی-کلهری سخن می‌گویند و هورامی را که نزدیک‌ترین گویش به گورانی است، نمی‌فهمند و این، تناقض اصلی در نظریه مینورسکی است که گروه قومی و قبیله‌ای گوران و زبان گورانی منسوب به آن را به صورت یکسان برای همه این‌ها به کار می‌برد. این‌که مردم زازا، هورامان، شبک، روژبیانی، باجلان، کندوله و گروه‌های دیگری که مینورسکی آنان را گوران می‌نامد، کمابیش زبان یکدیگر را می‌فهمند، امری بدیهی است؛ اما

مسئله آن است که آنان خود را گوران و زبانشان را گورانی نمی‌نامند (همانجا؛ هورامانی، ۱۹۸۴، ۸۶-۸۷). نکته مهم‌تر آن است که در برخی شهرهای کردستان مانند سقز، دیواندره، قروه و مانند آن مردم سورانی زبانی وجود دارند که به آن‌ها گوران می‌گویند و زبان و آداب و رسوم آن‌ها با بقیه که تعبیر گوران برای آن‌ها به کار نمی‌رود (آزاد پور، حواشی تاریخ اردلان مستوره، ۵، ۲۱، ۱۶۹) یکی است. این مسائل سبب شده‌است تا موضوع گوران از قالبی زبانی خارج شود و نظریه مینورسکی و تابعان او نتواند آن را توجیه نماید.

از سوی دیگر آنچه مینورسکی و مکزی و پیروان آن‌ها زبان گورانی می‌نامند و بیشتر از هرجا در کلام‌های یارسان و حماسه‌های زاگرس آمده‌است، زبان گفتار نیست و کسی به آن سخن نمی‌گوید، بلکه زبانی نوشتاری و تنها برای شعر بوده و ترکیبی از لکی، لری، کلهری، هورامی، سورانی، کرمانجی و در کنار آن‌ها فارسی و عربی است. از آن‌جا که این اشعار هجایی از قول مردم و گویشوران همه این گویش‌ها نقل شده‌اند بسته به این‌که گویشور چه کسی بوده‌است بخشی از ویژگی‌های گویش خود را وارد شعر کرده‌است؛ بنابراین اشعار صیدی هورامی و ملا خضر رواری با مولوی، ملا پریشان و الماس خان تفاوت‌های زیادی با هم دارند. البته شاعرانی هم که به این زبان، شعر سروده‌اند، صفت کردی را برایش به کار برده‌اند (برای نمونه نک. خانای قبادی، ۱۵) و به نظر می‌رسد گورانی در نظر آنان یک سبک منظوم مانند سبک هندی یا خراسانی بوده‌است. گویندگان کلام‌های یارسان نیز خود را کرد و زبانشان را کردی خوانده‌اند: «نه ز نامم کورد بی وه کوردان سه رخیل (نامه سرانجام، ۲۰۰۷: ۱۲۱). در بخش‌های دیگری از نامه سرانجام، یاران سلطان اسحاق، پیشوای یارسان، کوردان خوانده شده‌اند. پیرموسی از بزرگان آنان نیز خود را کُردی دانسته که با لفظ کردی سخن گفته‌است (همان: ۳۳۷، ۶۹۲). نکته مهم دیگر این است که در میان یاران سلطان اسحاق غیر از رجال کرد افرادی با شناسه‌های قومی دیگر مانند مصطفی/ترک، داود/فارس، بنیامین/عرب و رمزیار/فرنگی و حتی هندی و بربر هم بوده‌اند (همان: ۶۹۰-۶۹۴)، اما در هیچ‌جای سرانجام و دیگر کلام‌های یارسان از فردی با صفت گورانی (در مفهوم قومی و

زبانی) سخن نرفته است.

موضوع مهم دیگر در نقض نظریه مینورسکی این است که گوران تنها در معنای یک قوم و قبیله به کار نرفته است که بتوان به آن مفهوم قومی و زبانی داد و سپس با تفکیک آن از کرد و حتی در مقابل کرد قرار دادن آن دستگاهی نظری بر بنیان آن ساخت، بلکه گوران در منابع به صورت‌ها و شیوه‌های گوناگونی به کار رفته است که گاه در تناقض و تضاد با یکدیگر قرار دارند. در ادبیات یارسان، گوران یعنی کردی که مسلمان سنی نیست و این تعریف از گوران از قضا در کتاب مقدس یارسان هم آمده است (همان: ۵۹۷-۶۶۱). کلام‌های منظوم سلطان اسحاق و یازان اصلی‌اش هم در مجموعه‌ای به نام دیوان گوره گردآوری شده‌اند که در این جا هم گوره (مفرد گوران/گورکان) و به معنای بزرگ یا سید است (حسینی، ۱۳۸۷: ۴). گوران گاه به زردشتی‌ها (شعرانی، ۱۳۸۶: ۴۶۲-۴۶۳)، یهودیان (دوبد و دیگران، ۱۳۶۲: ۳۵۴-۳۵۶)، هندوها (نوری نژاد، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۴) و مسیحیان (آزاد پور، همان: ۹۶) اطلاق شده و عبارت «کشیش کلیسای گوران» در متون یارسان آمده است (نامه سرانجام: ۶۳۲). این احتمال هم می‌رود که جورقان معرب گورکان یا گبرکان باشد که در متون اسلامی در معنای زردشتیان آمده است: «و گبرکان تاریخ خویش را از وقت مقتل یزدجرد بن شهریار که مملکت عجم بر دست او برفت، گرفته‌اند و بر گبرکان هیچ کار از آن بزرگ‌تر نبود که این ملکت ایشان از دست ایشان برفت» (طبری، ۱۳۵۶: ۶۳۸/۳). همچنین گاه به یکجانشینان کرد، گوران گفته شده است (ریچ، ۱۳۷۱: ۱۶۶-۱۶۷، ۲۱۲-۲۲۵؛ بایزیدی، ۱۳۶۹: ۱۶۶) در منظومه کاکه شیخ و کاکه میر و در فرهنگ عامه مردم مهاباد و ... گوران به عنوان راهزن و قاتل آمده است (تحفه مظفریه، ۲۰۰۶: ۴۷۸-۴۸۱). علاوه بر آن امروز در تبریز و حتی ماکو طوایف ترک اهل حق (علی‌اللهی) وجود دارند که به زبان ترکی حرف می‌زنند و به آن‌ها گوران گفته می‌شود (کسروی، ۲۰۱۶: ۱۲۱).

### نتیجه

تأثیرگذاری دیدگاه‌های شرق‌شناسانه بر تاریخ و فرهنگ ایران سبب شده است که بسیاری از حقایق و واقعیت‌های تاریخی دستخوش تحریف و دست‌کم نادرستی شود. این موارد گاه عامدانه و آگاهانه و گاه ناشی از نگاه از بیرون و کم‌دقتی و عدم احاطه بر موضوع بوده است. کمتر شرق‌شناسی مانند مینورسکی در مطالعات خود بر تاریخ و فرهنگ ایران تمرکز کرده است. او مطالعات کردی را هم در ذیل ایران‌شناسی می‌دانست و کارهای بسیاری در این زمینه انجام داد. با وجود این برخی دیدگاه‌های او از جمله مقاله‌اش درباره گوران سبب تحریف واقعیت تاریخی و بنیان نهادن دیواری کج شد که تا امروز کمابیش تأثیراتش باقی است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بحث مینورسکی درباره نبودن گوران‌ها و مهاجرت آنان از گیلان نادرست است و گوران بخشی از مردمان کرد بوده و همراه با دیگر طوایف کرد در کردستان زندگی کرده‌اند.

## کتابنامه

- آزادپور، ناصر، مقدمه- نک. مستوره اردلان.
- آکوپف، گ.ب و حصارف، م.ا (۱۳۷۶). کردان گوران و مسئله کرد در ترکیه. ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۷۹). الکامل فی التاریخ. بیروت: دارصادر.
- همو (۱۴۱۴). اللباب فی تهذیب الأنساب. بیروت: دارصادر.
- ابن خردادبه (۱۹۹۲). عبید الله، المسالك و الممالك. بیروت: دار صادر.
- ابن فضل الله عمری، احمد (۲۰۰۵). مسالك الأبصار فی ممالك الأمصار. ابوظبی: المجمع الثقافی.
- ابن فقیه، احمد (۱۴۱۶). البلدان. بیروت: عالم الکتب.
- ابوعلی مسکویه (۱۳۷۹). تجارب الامم. به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- ادموندز، سیسیل جان (۱۳۶۷). کردها، ترکها، عربها. ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: روزبهان.
- همو، مینورسکی، ولادیمیر، بارون دوبد (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان به انضمام رساله لرستان و لرها. ترجمه سکندر امان اللهی و لیلی بختیار، تهران: بابک.
- ایگلتن، ویلیام (۲۰۰۷). العشائر الكردیه. ترجمه حسین جاف، اربیل: ناراس.
- بایزیدی، محمود (۱۳۶۹). آداب و رسوم کردان. ترجمه عزیز محمدپور، تهران: مؤلف.
- بدلیسی، شرف خان (۱۳۴۳). شرفنامه. تهران: علمی.
- بروین سن، مارتین وان (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ و دولت). ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانیذ.
- بیات، کاوه (۱۳۹۴). مینورسکی دیپلمات. جهان کتاب، ش ۳۱۹، ۲۳-۲۴.
- پرچی، محب الله (۱۳۷۱). شعر و ادب گیلان. رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۲۹ و ۳۰.
- تراجم أعیان المدینة المنوره فی القرن ۱۲ الهجری (۱۴۲۹). بیروت: مكتبة الهلال.
- تحفه مظفریه (۲۰۰۶)، به کوشش اسکارمان، ترجمه هیمن مکریانی، ههولیر: ناراس.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۴۸). یادنامه ایرانی مینورسکی. به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینویی، تهران: دانشگاه تهران.
- جوادی، حسن (۱۳۹۹). خاطرات من از ولادیمیر مینورسکی. بخارا، ش ۱۳۸، ۶۱-۷۸.
- حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر.
- حمدان، عاصم (۱۴۱۲). المدینة المنورة بین الأدب و التاریخ. مدینه: نادى المدینة المنورة الادبی.

- حمدالله مستوفی (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- همو (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.
- خانای قبادی (بی تا). خسرو و شیرین. به کوشش صدیق صفی زاده، تهران: حیدری.
- خسرو اردلان (۱۳۵۶). لب تواریخ. تهران: کانون خانوادگی اردلان.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۴۶). مرگ مینورسکی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۴ (۵ و ۶)، ۶۹۱-۶۹۳.
- دفتری برای ایران: نامه‌های فارسی به ولادیمیر مینورسکی (۱۳۹۸). به کوشش گودرز رشتیانی، تهران: محمود افشار و سخن.
- دیوان گوره (۱۳۸۷). به کوشش محمد حسینی، تهران: مؤلف.
- رابینو، یاسنت لویی (۱۳۸۳). مازندران و استر آباد. تهران: علمی و فرهنگی.
- رسائل إخوان الصفاء و خالان الوفاء (۱۴۱۲). بیروت: دارالاسلامیه.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۴). رهاورد مینورسکی. تهران: هرمس.
- همو (۱۳۹۵). رویکرد و روایت ولادیمیر مینورسکی از تحول و تکامل جامعه ایرانی. تحقیقات تاریخ اجتماعی، ۶ (۲)، ۱۱۱-۱۲۹.
- همو (۱۳۹۹). ولادیمیر مینورسکی و جهان ایران شناسی. معرفی دفتری برای ایران، تاریخ روابط خارجی، ۲۱ (۸۴)، ۱۳۹-۱۵۵.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳). جامع التواریخ. به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- رضوی، علی (۱۳۴۵). درگذشت مینورسکی. آریانا، ش ۲۶۵، ۳۴۱-۳۴۴.
- رفاعی، عبدالجبار (۱۴۲۷). معجم ما کتب فی الحج و الزیارة و المعالم المشرفة فی الحجاز. تهران: مشعر.
- روزنامه مجلس (۲۱ شعبان ۱۳۲۹)، ۳ (۱۴۵)، ۳.
- ریچ، کلاودیوس جیمز (۱۳۷۱). گه‌شتی ریچ بو کوردستان. ترجمه محمد حمه باقی، تبریز: بی‌نا.
- سخاوی، محمد (۱۴۱۲). الضوء اللامع لأهل القرن التاسع. بیروت: دار مکتبة الحیاة.
- سعیدی، مدرس (۱۴۰۱). روشنفکری‌گرد و لزوم‌رهایی از میراث شرق‌شناسی درباره گوران. ماهنامه تفکر انتقادی، ۲ (۱۶)، ۵۶-۵۹.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). مطلع سعدین و مجمع بحرین. به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- سمعانی، عبدالکریم (۱۹۶۲). الانساب. تحقیق عبدالرحمن یمانی، حیدرآباد: دائرةالمعارف العثمانیه.
- سنجایی، علی اکبر (۱۳۸۰). ایل سنجایی و مجاهدات ملی ایران. به کوشش کریم سنجایی، تهران: شیرازه. سلطانی، انور (۲۰۰۶). مینورسکی و کورد. اربیل: موکریانی.
- سیاح، محمدعلی (۱۳۵۶). خاطرات. به کوشش حمید سیاح، تهران: امیرکبیر.
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳). شرفنامه. به کوشش پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- شرف الدین علی یزدی (۱۳۸۷). ظفرنامه. به کوشش سعید میر محمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- شعرانی، ابوالحسن (۱۳۸۶). پژوهش های قرآنی. قم: بوستان کتاب.
- شیروانی، زین العابدین (۱۳۱۵). بستان السیاحه. تهران: سنایی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۵). چند فهلوی. زبان شناسی. ۲۱ (۱ و ۲)، ۳۳-۵۶.
- صدیق توفیق، زرار (۲۰۰۸). چند لیکولینه و هه ک ده رباره ی میژووی کورد له سه ده کانی ناوه راستدا. هه ولیر: ناکادیمیای کوردی.
- طارق محمد [تاریق محمه مه د] (۲۰۰۸). ولادیمیر مینورسکی. ترجمه نازاد عبید صالح، اربیل: وزارت روشنبیری.
- طبری (۱۳۵۶)، محمد بن جریر. ترجمه تفسیر طبری. تهران: توس.
- عبدی، شاهو (۱۴۰۱). نگاهی به مقاله گوران نوشته مینورسکی. ماهنامه تفکر انتقادی، ۲ (۱۶)، ۶۰-۹۸.
- غزالی، محمد (د.تا). إحياء علوم الدین. بیروت: دار الکتب العربی.
- فاطمی، ساسان (۱۳۷۸). بررسی دو آواز مازندرانی، بحثی درباره وزن فهلویات و اشعار غیرفارسی در آوازهای محلی. فصلنامه هنر، شماره ۴۲، ۱۴۶-۱۶۸.
- فواد حمه خورشید (۱۳۸۲). پراکندگی جغرافیایی لهجه های زبان کردی، فرهنگ کردستان. ۵ (۱۶ و ۱۷)، ۱۲۴-۱۴۸.
- فهرست تفصیلی گنجینه پژوهشی مینورسکی. (۱۳۹۴)، به کوشش گودرز رشتیانی و ناهید عبدالتاجدینی، تهران، کتابخانه مجلس.
- قلقشندی، احمد (د.تا). صبح الاعشی فی صناعة الانشاء. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- کسروی، احمد (۲۰۱۶). زندگی و زمانه احمد کسروی. به کوشش محمد امینی، لس آنجلس: شرکت کتاب.
- لانگ، دیوید مارشال (۱۳۸۸). ولادیمیر فدوروویچ مینورسکی. جهان کتاب، ش ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳.



- لوکوک، پی یر (۱۳۸۲). کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه روز.  
مجمعل التواریخ و القصص. (۱۳۱۸) تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: بی‌نا.  
مستوره اردلان (۱۳۳۲). تاریخ اردلان. تصحیح ناصرآزاد پور، سنندج: بهرامی.  
مسعودی، ابوالحسن علی (۲۰۰۵). مروج الذهب. به کوشش کمال حسن مرعی بیروت: مکتبه العصریه.  
همو (۱۸۹۳). التنبيه والاشراف. لایدن: بریل.  
مک داول، دیوید (۱۳۸۰). تاریخ معاصر کرد. ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید.  
منشی، اسکندربیگ (۱۳۷۷). عالم آرای عباسی. به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.  
مینورسکی، و (۱۳۷۹). نام‌های جغرافیایی و ریشه‌های تاریخی آنها در آتروپاتن (ماد). ترجمه رقیه بهزادی، تهران: پژوهنده.  
همو (۱۳۴۵). فرمانروایی و قلمرو دیلمیان. ترجمه جهانگیر قائم مقامی، بررسی‌های تاریخی، ۱ (۱ و ۲)، ۱۴۰-۱۶۲.  
همو (۱۳۳۳). سخنرانی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۲ (۱)، ۴۲-۴۸.  
همو (۱۳۸۱). کردها نوادگان مادها، ترجمه جلال جلالی‌زاده، تهران: ژیار.  
مینوی، مجتبی (۱۳۴۸). یادنامه ایرانی مینورسکی. به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.  
نامه سرانجام. (۲۰۰۷)، به کوشش طیب طاهری، اربیل: آراس.  
نقشبندی، شهرام، (۱۳۹۹)، ناسوده‌شدگی انفجاری‌های لثوی در هورامی گونه پاوه، جستارهای زبانی، ۱۱ (۱)، ۸۱-۱۱۰.  
نوری نژاد، سمیه (۱۳۹۳). بت گوران، معبد هندوها در بندرعباس. جلوه هنر، ۶ (۱۲)، ۱۹-۳۲.  
نیکیتین، واسیلی (۱۳۷۸). کرد و کردستان. ترجمه محمد قاضی، تهران: درایت.  
وقایع نگار کردستانی، علی اکبر (۱۳۸۸). بدایع اللغه. تهران: توکلی.  
هورامانی، محمدمین (۱۹۸۴). کاکه بی. بغداد: الحوادث.  
یادنامه ایرانی مینورسکی (۱۳۴۸)، به کوشش ایرج افشار و مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.  
یاقوت حموی (۱۹۷۹). معجم البلدان. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- Asatrian, Garnik (2009). Prolegomena to the Study of the Kurds. *Iran and the Caucasus*, Brill, N 13, pp. 1-57.
- Edwards, Bela B (1851). Note on the Kûrdish Language. *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 2.

- Layard, Austen H (1853). *Discoveries among the ruins of Nineveh and Babylon, with travel in Armenia, Kurdistan and Desert*, G. P. Putnam, New York.
- Leezenberg, Michiel (1993). *Gorani Influence on Central Kurdish: Substratum or Prestige Borrowing?* Amsterdam, Institute for Logic, Language and Computation, University of Amsterdam, ILLC Prepublication Series X-93-03.
- MacCarus, E.N. (1958). *A Kurdish Grammar: Descriptive Analysis of the Kurdish of Sulaimanya, Iraq*. New York: American Council of Learned Societies.
- Mackenzie, D.N. (1966). *The Dialect of awroman (Hawrāmān-i Luhōn): Grammatical Scetch, Texts, and Vocabulary*. København. *Kommissionær: Ejnar Munksgaard*.
- Mackenzie. D.N. (2002), *Iranica 'Gurani*, vol.11.
- Mackenzie. D.N. (2002), *Iranica, Avroman*, vol.3.
- Minorsky, Vladimir Fedorovich, (1938). "Ahl-I Hakk", in First *the Encyclopaedia of Islam*.
- Minorsky, Vladimir Fedorovich (1943). "The Guran", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol.XI, 1946, pp.75–103.
- Rieu, Charles (1881). *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*. Vol. II, London.
- Soane, E B (1913). *Grammer of the Kurmanji or Kurdish Language*. London.